

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

جلسه گذشته به تحلیل واجب تعیینی و تخییری در فرضی پرداختیم که مشروعیت فعل و اصل وجوب محرز است، اما در کیفیت تعلّق وجوب (تعیینی/تخییری) تردید داریم؛ نمونه برجسته، نماز جمعه در عصر غیبت است. پرسش محوری آن است که آیا اصالة الاطلاق در چنین مقامی ظهور در تعیینیت دارد یا نسبت به این جهت ساکت است؟ به بیان آخوند خراسانی، اطلاق—به معنای عدم قرینه بر تخییر—اقتضای تعیینیت دارد. باین حال، پیش از داوری اثباتی، حقیقت واجب تخییری در مقام ثبوت باید تنقیح شود؛ زیرا سه مشکل ثبوتی در آن نهفته است: ۱- تبیین تعلّق اراده به «أحدهما» (عنوان بدلی ظاهراً مردّد)؛ ۲- جمع میان عنوان «وجوب» و «جواز ترک فرد به سوی بدل»؛ ۳- سامان دادن امتثال، ثواب و عقاب در عرض تعدد بدائل (چرا انجام یکی کفایت می‌کند و ترک جمیع، تنها یک عقاب دارد؟) تمهیداً نیز باید میان تخییر عقلی (با جامع حقیقی قابل تصور، مانند «جَنُّی بَانِسَان») و تخییر شرعی (نظیر خصال کفاره که جامع حقیقی ندارد) تفکیک کرد؛ محل نزاع، دومی است. در حقیقت واجب تخییری و پاسخ از این اشکالات نظریات متعددی مطرح شده است. مذهب نخست می‌گوید: «الواجب ما یختاره المکلف»؛ تخییر در بدو جعل برقرار است و در امتثال به تعین می‌گراید. محقق خوئی این مبنا را—فراتر از استهجان—به سه دلیل رد می‌کند: اول، مخالفت با ظهور ادله تخییر که بر «وجوب واحد بدلی» پیشینی دلالت دارد و تعین را به اختیار لاحق معلق نمی‌کند؛ دوم، دعوی منافات با قاعده اشتراک در تکلیف، که قابل دفع است؛ زیرا اشتراک در «نوع الزام» محفوظ و اختلاف، فقط در «تعین فرد امتثال» است؛ سوم، لزوم تعلیق اصل وجوب بر اختیار و در نتیجه نفی موضوع عصیان و عقاب در فرض ترک جمیع، که خلاف ارتکاز شرعی و مفاد ادله است. برآیند آن که قول مزبور با مبنای جعل مولوی پیشینی ناسازگار و ناتمام است؛ و راه صواب، تحلیل وجوب به «واحد بدلی» و تنقیح ثبوتی سازوکار آن پیش از استناد به اطلاق خواهد بود.

اشکال چهارم: تعلیق وجوب بر اختیار مکلف و محذور «جعل بلا متعلّق»

اگر گفته شود: «واجب همان است که مکلف اختیار می‌کند»، لازمه‌اش آن است که پیش از اختیار، هیچ وجوبی در واقع متحقّق نباشد و وجوب، صرفاً به مجرد اختیار و فعل مکلف پدید آید. در این صورت، قبل از اختیار نه این بدل واجب است و نه آن؛ «اختیار مکلف» حیثیت تقییدیه در موضوع وجوب می‌شود و با عدم اختیار، تعلّق وجوب به کلی منتفی است.

دفع توهم «وجوب کلی با تعین لاحق»

مراد قائل این نیست که وجوبی کلی جعل شده و ظرف تعین متعلّق، زمان اختیار است؛ زیرا قاعده آن است که هرگاه «وجوب» جعل شود، باید متعلّق آن در ظرف جعل مشخص باشد. [۱] تصور جعل کلی بلا متعلّق—به نحو «ما سیختاره المکلف لاحقاً»—به محذور مهمل بودن جعل یا نسبت جهل به مُشرّع می‌انجامد و غیرمعقول است.

بر این قول، اختیار قید مقوم موضوع وجوب است؛ پس قبل از اختیار، «لا وجوب واقعاً». با انتفاء شرط، مشروط نیز منتفی است؛ نتیجه آن که ترک الجمیع ترک هیچ واجبی نخواهد بود و عنوان عصیان و استحقاق عقاب منتفی است. افزون بر آن، چون «العصیان و الامتثال واردان علی موضوع واحد»، اگر در حال عصیان واجب نیست، در حال امتثال نیز واجب نخواهد بود؛

اشتراطِ وجوب به امتثالِ مستلزمِ طلبِ حاصل و اشتراطِ الأمر بالشئ بوجوده است، و این محال است. بنابراین، نظریه «الواجب ما يختاره المكلف» ناگزیر یا به نفی وجوبِ سابق بر اختیار—و بالتبع نفی امکانِ عصیان و امتثال—می‌انجامد، یا به «جعلِ وجوبِ بلا متعلق» که هر دو خلافِ صناعت و ارتکازِ شرعی است. محقق خوئی در این رابطه می‌نویسد:

و رابعاً: إنه إذا لم يكن شيء منهما واجباً في حال العصيان فلا يكون واجباً في حال الامتثال أيضاً، والوجه في ذلك هو أن كلاً من العصيان والامتثال واردٌ على موضوع واحد، فيتحقق العصيان فيه مرة والامتثال مرة أخرى، فإذا فُرض أنه لم يكن واجباً في حال العصيان فلا يعقل أن يكون واجباً في حال الامتثال ... ضرورة أنها إما أن تكون في الواقع واجبة أو ليست بواجبة، ولا ثالث لهما ... لوضوح أنه لا يعقل أن يكون وجوبها مشروطاً بامتثالها والإتيان بها في الخارج فإنّ مردّه إلى طلبِ الحاصل ... فالنتيجة أن هذه النظرية لا ترجع إلى معنى مُحصّل أصلاً.[2]

پس اشکال چهارم، با تبیینِ محذورِ «جعلِ بلا متعلق» و ملازمه امتثال/عصیان در موضوع واحد، همراه با اشکال سوم، اساسِ قولِ «الواجب ما يختاره المكلف» را فرو می‌ریزد و آن را فاقد معنای مُحصّل می‌سازد.

مذهب دوم؛ تحلیلِ تخییر به تعیناتِ مشروطه

دومین نظریه در باب حقیقتِ واجبِ تخییری آن است که هر کدام از بدائل به نحو واجب مشروط تصور شوند. بر پایه این مذهب، در خصالِ کفّاره گرچه ظاهر حکمِ تخییری است، اما در واقع هر یک از بدائل تعیناً واجب شده است با این قید که وجوبِ هر یک مشروط به عدمِ اتیانِ دیگری است. به دیگر بیان، واجبِ تخییری به «واجبِ تعینی مشروط» بازمی‌گردد: وجوبِ عتقِ معلق بر ترکِ اطعام، و وجوبِ اطعامِ معلق بر ترکِ عتق است؛ یعنی در خصالِ ثلاث، هر یک تعیناً متعلقِ اراده و واجب است و وجوبِ هر کدام به فعلِ عدلِ دیگر ساقط می‌گردد. بدین‌سان، تخییرِ ظاهری در واقع به مجموعه‌ای از تعیناتِ مشروطه تحلیل می‌شود.

محقق خوئی این نظریه را به «بعضُ مشایخنا المحققین» نسبت می‌دهد و مراد از آن، محقق اصفهانی است. ایشان اصلِ مطلب را در نهاية الدراية به نحو «بما يُمكنُ أن يُفرض» آورده و دو بیان فنی برای تصحیح آن عرضه کرده است.

بیان نخست محقق اصفهانی: مصالحِ ملزومه و ترخیصِ تسهیلی

محقق اصفهانی در بیان نخست از نظریه، چهار مطلب بیان کرده و سپس نتیجه‌گیری می‌کند و در انتهاء استشهادی می‌آورد. ابتدا به بیان چهار مطلب خواهیم پرداخت:

- 1- قیامِ مصالحِ ملزومه به هر بدل: در خصالِ کفّاره، هر یک از اطراف—عتقِ رقبه، إطعامِ ستّین مسکیناً، و صومُ ستّین یوماً—دارای مصلحتِ ملزومه قائم به خود است و صلاحیتِ تعلقِ وجوبِ تعینی را دارد.
- 2- تباینِ مصالح، نه تقابلِ آن‌ها: این مصالح متباین‌اند نه متقابل؛ جمع میان‌شان ممکن است و با اتیانِ همه، جمیع مصالح استیفاء می‌شود.[3]
- 3- لزومی بودنِ مصالح: هر یک در حدّ لزوم است و مقتضیِ جعلِ وجوب.
- 4- مصلحتِ تسهیل و ارفاق و ترخیصِ در ترکِ بدل: در عرضِ مصالحِ لزومی، مصلحتی برای تسهیل و ارفاق ثابت است؛ به ملاکِ آن، شارع ترخیصی بدلی جعل می‌کند تا با اتیانِ یکی، ترکِ دیگر بدائل مأذون باشد.

نتیجه: بر این مبانی، تخییرِ ظاهری به «تعددِ وجوباتِ تعینی با ترخیصِ تسهیلی بدلی» بازسازی می‌شود: هر بدل تعیناً متعلقِ اراده و واجب است، لکن وجوبِ فعلیِ بدائلِ دیگر به موجب ترخیصِ تسهیلی ساقط می‌گردد؛ سقوطِ وجوب به سقوطِ موضوع مؤاخذه است نه به انعدامِ ملاک. نسبتِ تخییرِ ظاهری و تعینِ واقعی بدین‌گونه تبیین می‌شود.

ثمرات در بیان نخست: تکرر ثواب و وحدت عقاب

تکرر ثواب: اگر مکلف هر سه بدل را دفعه واحد اتیان کند، بر هر یک ثواب مستقل مترتب است؛ زیرا هر بدل واجد مصلحت ملزومه قائم به خود است و با تحقق همه، جمیع مصالح لزومی استیفاء شده است.[4]

وحدت عقاب: اگر مکلف جمیع بدائل را ترک کند، عقاب واحد ثابت است؛ زیرا موضوع مؤاخذة «ترک ما لا يجوز ترکه» است و ترخیص تسهیلی موضوع عقاب را به همان واحدی محدود می‌کند که ترک آن مأذون نیست. نتیجه آن که هرچند مصالح متعدّدند و ثواب به تعدد آنها تکرر می‌یابد، اما مؤاخذة تنها بر ترک غیرمأذون وارد می‌شود.[5]

استشهاد اصفهانی

برای تأیید این صورت‌بندی، به سیره شارع در مراتب ارفاق تمسک می‌شود: گاه تخییر محض (خصال کفّاره)، گاه ارفاق فی الجملة به نحو ترتب عند العجز (همچون کفّاره ظهار)، و گاه عدم ارفاق (کفّارة الإفطار بالحرام) که جمع خصال لازم شمرده شده است.[6] محقق اصفهانی در این زمینه می‌فرماید:

توضیحه: أن القائم بالصوم و العتق و الإطعام أغراض متباینة، لا أغراض متقابلة ... فإذا ترك الكلّ كان معاقباً على ما لا يجوز تركه ... و ليس هو إلا الواحد منها لا كلها، كما أنه إذا فعل الكلّ دفعة واحدة كان ممثلاً للجميع ... كما في كفّارة الإفطار بالحرام، فإنه يجب الجمع بين الخصال، فيعلم منه أن الأغراض غير متقابلة.[7]

آقای خوئی نیز در توضیح بیان نخست از این نظریه می‌نویسد:

المذهب الثاني ... أن يكون كلّ من الطرفين أو الأطراف واجباً تعييناً ... و لكن يسقط وجوب كلّ منهما بفعل الآخر ... [8]

سپس چهار مقدمه (مصالح ملزومه متباینه، مصلحة التسهيل) و نتیجه (تعدد الثواب و وحدت العقاب) را نقل می‌کند و تعقیب به اشکال می‌نماید.

جمع‌بندی: مذهب دوم، تخییر را به «تعیّنات مشروطه» تحلیل می‌کند و بر پایه «کثرت مصالح ملزومه» و «ترخیص تسهیلی بدلی» صورت‌بندی ملاکی/حکمی ارائه می‌دهد: ثواب به تعدد مصالح تکرر می‌یابد و عقاب به ملاک «ما لا يجوز ترکه» واحد می‌ماند.

اشکال نخست محقق خوئی بر «تعیّنات مشروطه» و تمایز مقام ثبوت از اثبات

مذهب دوم در تحلیل واجب تخییری—خصوصاً در خصال کفّاره—ثبوتاً مدعی است که هر بدل تعیناً واجب است، لکن وجوب هر یک مشروط به عدم اتیان بدل دیگر است، و ترخیص بدلی به ملاک تسهیل، محدّد موضوع مؤاخذة می‌گردد. محل بحث فعلی، صورت‌بندی ثبوتی جعل و تعلّق اراده است، نه سنجش لفظی ظهورات. لکن به اعتقاد آقای خوئی، این تحلیل مخالف ظاهر ادله است؛ زیرا ظاهر عطف به «أو» دلالت بر «وجوب أحدها» دارد، نه «وجوب الجميع» ولو مشروطاً بعدم الآخر. ایشان می‌فرماید:

أمّا تفسيرها الأوّل فيرد عليه: أولاً أنه مخالف لظاهر الدليل حيث إن ظاهر العطف فيه بكلمة (أو) هو وجوب أحدهما أو أحدها لا وجوب الجميع، كما هو واضح.[9]

دفع اشکال: تفکیک مقام ثبوت از اثبات

محل نزاع در اینجا ثبوتی است: باید نشان داد واجب تخییری ثبوتاً چگونه معقول است و اراده مولوی به چه سازوکار جعل تعلّق می‌گیرد. مذهب دوم در پی ارائه همین صورت‌بندی است. ارزیابی اثباتی ظهور الفاظ—هرچند مهم—در این موضع تعیین‌کننده نیست. اگر صورت‌بندی ثبوتی معقول فراهم شد، در مرحله اثبات می‌توان لسان تخییر را بر بیان بدلیت در امتثال یا ترخیص ارفاقی

حمل کرد و نسبت آن را با تحلیل ثبوتی تنظیم نمود. و اگر صورت ثبوتی معقول به دست نیاید، ظهور اثباتی نیز بی‌مصادق خواهد بود.

اشکال نخست آقای خوئی—به صرف مخالفت با ظاهر—در مقام ثبوت حجت قاطعه نیست و مبتنی بر خلط مقام ثبوت و اثبات است. مدعای مذهب دوم، اثبات موافقت لفظی با «أو» نیست، بلکه رفع گره عقلی ثبوتی است؛ پس وزن نقد اثباتی در این مرحله قاطع نیست و باید پس از تکمیل صورت ثبوتی به تنظیم قرائت اثباتی پرداخت.

اشکال دوم محقق خوئی بر «تعدد ملاک»

محقق اصفهانی در مذهب دوم، برای تصحیح تحلیل تخییر به «تعیّنات مشروطه»، در مقدمه نخست می‌گوید: هر یک از اطراف خصال کفاره، مصلحت ملزمه قائم به خود دارد. آقای خوئی اشکال می‌کند که راه احراز ملاک منحصر در امر شارع است و با امر واحد به «أحد الأطراف»، تعدد ملاک قابل کشف نیست؛ حکم به تعدد ملاک محتاج دعوی علم غیب است. ایشان می‌فرماید:

و ثانیاً: إنا قد ذكرنا غير مرة أنه لا طريق لنا إلى إحراز الملاك في شيء ما عدا تعلق الأمر به، وحيث إن الأمر فيما نحن فيه تعلق بأحد الطرفين أو الأطراف، فلا محالة لا نستكشف إلا قيام الغرض به، فإذن لا طريق لنا إلى كشف تعدد الملاك أصلاً، فيحتاج الحكم بتعدده و قيامه بكل منها إلى دعوى علم الغيب. [10]

پاسخ از اشکال

این اشکال ناظر به مقام اثبات است، حال آن‌که محل بحث در تقریر اصفهانی، صرفاً «تحلیل ثبوتی» است: مراد این است که من حیث الثبوت، اگر هر یک از اطراف واجد مصلحت تامه باشند و در عرض آن «مصلحة التسهيل و الإرفاق» جعل ترخیص بدلی کند، ساختار معقول تخییر به دست می‌آید. ادعا این نیست که بالفعل از نصوص، تعدد ملاک استفاده می‌شود تا مبتلا به لوازم ادعای علم غیب گردد؛ سخن در امکان‌شناسی ثبوتی است، نه استظهار وقوعی.

به عبارت دیگر، مدعای محقق اصفهانی در این مرحله اثبات وقوعی تعدد ملاک نیست، بلکه امکان‌سنجی ثبوتی صورت حکم است. اگر چارچوب ثبوتی معقول شد، در گام بعد می‌توان لسان ادله را بر آن حمل و توجیه کرد؛ و اگر معقول نشد، مشکل به مقام اثبات نیز سرایت می‌کند. بنابراین، اشکال دوم محقق خوئی—به‌منابه اشکال اثباتی—در این مقام، محل مقصود ثبوتی بیان محقق اصفهانی نیست.

اشکال سوم محقق خوئی؛ سنجش مصلحت تسهیل و حجت ترخیص

در بیان محقق اصفهانی، ترخیص بدلی بر پایه «مصلحة التسهيل و الإرفاق» صورت‌بندی می‌شود: با آن‌که هر یک از خصال کفاره واجد مصلحت ملزمه است، شارع به ملاک تسهیل می‌گوید: اگر یکی را آوردی، ترک دیگری جایز است. اشکال آقای خوئی در این محور دو شاخه دارد:

- 1- سنجش مرتبه مصلحت: از کجا معلوم «مصلحت تسهیل» به حدی است که بتواند ترک واجب را مجاز کند؟ ترخیص، نیازمند حجت اثباتی مستقل است؛ یا باید از لسان ادله تخییر، جعل ترخیص با این سعه استفاده شود، یا بنای عقلایی معتبر آن را تأمین کند. صرف فرض ثبوتی وجود مصلحت تسهیل، بدون احراز قوت و رتبت آن در قیاس با ملاکات ملزمه، کافی نیست.
- 2- تحلیل لوازم: بر فرض تسلیم قوت مصلحت تسهیل تا حد ترخیص، نتیجه این خواهد بود که همان مصلحت، اصل جعل وجوب برای جمیع اطراف را منع می‌کند؛ زیرا ملاکات ماعدای واحد، مزاحم این مصلحت‌اند و مصلحت مزاحم، منشأ جعل واقع نمی‌شود. پس «إيجاب الجميع بلا داع» و صدورش از حکیم ممتنع است. نتیجه قهری: «الواجب أحدها لا الجميع».

نتیجه آن‌که محور نخست اشکال سوم، هم در بُعد اثباتی حجت ترخیص و هم در بُعد ملاکی لوازم آن، صورت‌بندی محقق

اصفهانى از «ترخيص تسهيل بدلى» را به چالش مى‌کشد: بدون احراز مرتبه كافي براى «مصلحت تسهيل»، ترخيص ثابت نمى‌شود؛ و با فرض احراز، أصل جعل وجوب براى جميع اطراف منتفى است. محقق خوئى مى‌فرمايد:

و ثالثاً: إنه لا طريق لنا إلى أن مصلحة التسهيل والإرفاق على حدّ تُوجب جواز ترك الواجب، وعلى فرض تسليم أنها تكون بهذا الحدّ فهي عندئذٍ تمنع عن أصل جعل الوجوب للجميع، ضرورة أن مصلحة ما عدا واحدٍ منها مزاحمةٌ بتلك المصلحة أعني مصلحة التسهيل والإرفاق. ومن الواضح جداً أن المصلحة المزاحمة بمصلحة أخرى لا تدعو إلى جعل حكم شرعي أصلاً وغير قابلٍ لأن تكون منشأً له، فإنّ إيجاب الجميع بلا مقتضى ... فالنتيجة أن الواجب أحدها لا الجميع. [11]

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- اصفهانى، محمد حسين. نهاية الدراية فى شرح الكفاية. ٦ ج. بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.
- خويى، ابوالقاسم. محاضرات فى أصول الفقه. با محمد اسحاق فياض. ٥ ج. قم: دارالهادى، 1417.

پاورقى

[1]- اين نزاع غير از بحث معروف «تعلق وجوب به كلى يا فرد خارجى» است؛ آنجا سخن از استحاله تعلق وجوب به فرد موجود و معقوليت تعلق به كلى است. در مقام ما، كلام در «اختيار مكلف» به عنوان مُعَيَّن متعلق وجوب است، نه در ارجاع امر به جامع عقلى.

[2]- ابوالقاسم خويى، محاضرات فى أصول الفقه، با محمد اسحاق فياض (قم: دارالهادى، 1417)، ج 4، 27.

[3]- اين تحليل بر فرض «قابليت جمع مصالح ملزمه» است. آخوند خراسانى - برخلاف اصفهانى - مصالح را «متقابله غيرقابله للجمع» مى‌داند؛ تفصيل آن در «مذهب سوم» خواهد آمد.

[4]- مقرر: چون غرضها «متباين» و قابل جمع‌اند، آوردن هم‌زمان همه بدائل ممتنع يا لغو نيست؛ امثال «جميع» محقق مى‌شود و از آن حيث مشكلى ندارد (گرچه امثال با انجام يك بدل هم محقق مى‌شد، دومى و سومى «زائد على الامثال» ولى ممكن/راجع‌اند).

[5]- مقرر: «موضوع مؤاخذه» در واجب تخييرى ترك «ما لا يجوز تركه إلا إلى بدل» است؛ و اين در اين ساختار «أحدها»ست، نه «كل واحد» به‌طور مستقل. به عبارت ساده، اين حكم مى‌گويد «نمى‌توانى همه را ترك كنى؛ بايد يكي را بياورى». پس اگر هيچ‌كدام را نياوردى، يك عنوان مخالفت واحد محقق شده است (ترك أصل التخيير)، نه سه مخالفت مستقل. «إذا ترك الكل كان معاقباً على ما لا يجوز تركه إلا إلى بدل، وليس هو إلا الواحد منها لا كلها» يعنى محل عقاب همان «يكي از بدائل» است كه بايد انجام مى‌شد، نه اينكه با ترك كل، سه عقاب جداگانه ثابت شود.

[6]- مقرر: توضيح اين شواهد فقهى آن است كه در برخى كفارات ارفاق فى الجملة ثابت است، مانند كفاره ظهار و قتل خطايى. نص شرعى اولاً عتق را ايجاب مى‌كند؛ اگر «لم يجد» (قدرت/موضوع ندارد) نوبت به صوم، و سپس اطعام مى‌رسد. اين سلسله مراتب نشان مى‌دهد سياست تقنين، صرفاً «تخيير مطلق» نيست؛ بلكه ارفاق به قدر ضرورت اعمال شده است. در مواردى نيز ارفاق وجود ندارد، مانند كفاره افطار به حرام. در اين مورد «جمع خصال» واجب است؛ يعنى شارع ارفاق نكرده و استيفاء همه اغراض را با هم مى‌خواهد. اين خود گواهى است بر اينكه اغراض نهفته در بدائل «متقابل» و متنافى نيستند، و الا جمع‌شان محال يا لغو بود.

[7]- محمد حسين اصفهانى، نهاية الدراية فى شرح الكفاية (بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 2، 270.

[8]- خويى، محاضرات فى أصول الفقه، ج 4، 28.

[9]- همان، 29.

[10]- همان.

[11]- همان.

